بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی برای مردم میهن ما، فقر، محرومیت، گرسنگی، بیکاری، بی‌خانمانی، سلب حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی و دموکراتیک، سرکوب نداهای حق‌طلبانه، فساد و غارت بیت‌المال به ارمغان آورده است:- انبوه زمان چادر به سر و بچه در آغوش کنار خیابان‌ها روسپیان این جامعه فقر زده‌اند!

بولتن شماره ۲۲-شرکت پژوهشی پیام امروز

بخش دهم

آخرین نوشته پیروز دوانی که سرنوشت او را رقم زد

بدلیل تورم افسار گسیخته و نازل بودن سطح دستمزدها، علی‌رغم اینکه توده‌های زحمتکش مردم از بامداد تا پاسی از شب، روزانه ۱۶ تا ۱۷ ساعت کار می‌کنند. از تامین حداقل معیشت درخور یک انسان و گذران چرخه زندگی خود ناتوانند. حداقل حقوق اعلام شده در سال ۷۷ برای کارگران ۳۱ هزار توامان است. اما در سال ۷۶ یک خانواده ۵ نفره با درآمد ۱۲۵ هزار تومان می‌توانست خود را روی خط فقر زندگی نگاه دارد. با توجه به اینکه حداقل حقوق کارگران ۷۵ درصد متوسط حقوق آنان است، بنا بر این اکثریت کارگران ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند. در نتیجه استثمار خشن و افسار گسیخته کارگران ایران را غارت میکند و تنها و منابع ملی کشور و هزاران میلیارد تومان نقدینگی کشور در دستان تنها عده‌ای انگشت شمار قرار دارد. به اذعان آقای خاتمی بخش اعظم این نقدینگی در بخش ناسالم اقتصاد به کار می‌افتد که دولت وی از آن چندان اطلاعی ندارد. ولی در عین حال وظیفه خود می‌داند تا امنیت را برای سرمایه داران داخلی و خارجی تامین و سود حاصل از سرمایه گذاری را برای آنان تضمین کند.

اکثر مردم محروم جامعه ما در وضعیت نامناسبی قرار دارند. در اتاقی کوچک چند خانوار زندگی می‌کنند. سرانه زیر بنای مسکونی کمتر از یک متر است. اما مسئولین دولتی در خانه های بزرگ چند صد میلیون تومانی زندگی می‌کنند. فرزندان زحمتکشان ایران از امکان آموزشی مناسب برخوردار نیستند. اکثر آنان در مدارسی چند شیفته و کلاسهایی مملو از دانش‌آموز مجبور به تحصیل هستند. معمولاً از پوشاک مناسب برخوردار نیستند. محل بازی آنان کوچه‌های تنگ و باریک و کثیف و خاکی است. تعداد بسیاری از آنان از تحصیل محرومند چرا که باید کار کنند. زیرا بسیاری از آنها نان آور خانواده خود هستند و یا باید در اوقات فراغت کار کنند تا خرج تحصیل خود را در بیاورند. کارگران و زحمتکشان ایران از داشتن تشکل های صنفی و سیاسی محرومند. تشکل مستقل صنفی و سیاسی کارگران توسط رژیم اسلامی بشدت سرکوب می گردد. شکاف عظیمی بین طبقات دارا و ندار ایجاد شده است. مشاغل غیر مولد، دلالی و تبهکاری رشد کرده‌اند. ناهنجاری های اجتماعی و فرهنگی تمامی جامعه را تحت تاثیر قرار داده است و بر رفتارهای اجتماعی و خصوصی افراد مستولی و متجلی شده است. اینک جرم و فساد اداری، رشوه و اختلاس در ...وکراسی کشور به امری قانونی ...ادینه تبدیل شده است. نظام ...قی جامعه ورشکسته شده ...ت. عدم وجود مناسبات انسانی ... روابط میان افراد موجب سقوط ...نها در ژرفای فساد و تباهی و ...ابودی ارزشهای انسانی است. قتل های خیابانی، روسپی گری و ...جساد جمع شده زنان و دختران در ...پزشکی قانونی، رشد مراکز فساد و خریداری دختران نوجوان توسط بازاریان انگل از جمله ویژگی های بارز جامعه ایده‌آل و زیبنده جمهوری اسلامی است که تماماً ...شه در فقر حاصله از بی کفایتی ...نظام دارد. اختلاف آماری اعتیاد به

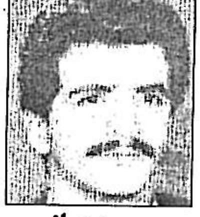

پیروز دوانی

مواد مخدر در شهرها و روستاها و محلات کشور قبل و بعد از سال ۵۷، قلب هر ایرانی وطن پرست را بلرزه می آورد. ستون حوادث روزنامه ها هر از چندگاهی خبر از کشتار جمعی اعضای کوچک و بزرگ یک خانواده توسط سرپرست آن در نتیجه فقر و تنگدستی و بیکاری، به اخبار مداوم و ثابت رسانه‌ها تبدیل شده است. خودسوزی و خودکشی زنان و مردان در هر چند سال یکبار و اکثراً با انگیزه‌های اخلاقی و عاطفی بود که اکنون به رقمی سرسام‌آور و تکان دهنده بر پایه گرسنگی و این که در سراسر میهن جوانان کار می‌خواهند، که نیست، نان می‌خواهند، که نیست. هیچکس نمی‌تواند باور کند که انبوهی از زنان پوشیده و بچه در آغوش کنار خیابان، روسپیان این جامعه فقر زده‌اند و با این شکل بیرون آمده‌اند تا ماموران باصطلاح «گشت عفاف» نتواند آنها را بشناسند. فحشاء امروز بعد از اعتیاد دومین بلای این جامعه آشفته‌ای است که امروز به خاطر یک ریال جان دیگری را می گیرد. حرص بیداد می‌کند. در همان حال که بسیاری از زنان در کنار خیابان برای نان شب خودفروشی می کنند، در اطراف تهران برجهای غول آسا بالا می‌روند قیمت این برجها متری یک میلیون تومان است. یک آپارتمان ۱۰۰ متری در آنها میشود ۱۰۰ میلیون تومان، اما هنوز ساخته نشده به اشغال تجار، روحانیون حکومتی، دلالها، بازاریها و خانواده‌های وابسته به آنها در می‌آید. در خیابانها، بنز ۶۰ میلیون تومانی متعلق به حاج آقازاده‌ها، دخترکان جوان و کم سن و سال را سوار می کنند و در ازای نان شب به خانه های گرانبها می‌برند. نام این شکار خیابانی «صیغه» است و آخوندهایی بر گسترش آن پای می‌فشارند. در این میان است که خشم خوشه می‌زند. ایمنی از خانه‌ها می‌رود. وقتی گوشه‌ای از پرده نیز در جریان محاکمه سرقت قرن «۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات» بالا زده شد، سایه بلند مرد کوتاه قد میدان تره‌بار تهران در زمان شاه، «محسن رفیق‌دوست» نمایان شد. که اینک بر بنیاد عظیم مالی فرمان می‌راند. قدرت مالی کمیته امداد و آستان «قدس رضوی» و صندوقهای قرض الحسنه بازار، روحانیت و بازار را به هم پیوند می‌دهد. ظاهرسازی، فریب، دروغگویی، دلالی، پول پرستی، نیرنگ و تزویر وقتی اساس حکومت‌داری شد، حاصل آن چه می تواند باشد، جز آنچه روی می‌دهد؟

اینک بازار همچنان بر ادامه فاجعه پای می‌فشارد. چهره‌های آشنای جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب به میدان آمده‌اند و معلوم نیست چه ارزشی باقی مانده که آنها به دفاع از آن برخاسته‌اند. رهبر به آسمان و ماهواره اشاره می کند و می گوید همه فجایعی که روی می‌دهد، ناشی از تهاجم فرهنگی غرب است! کلامی از تهاجم زمینی و اقتصادی بازار و ارتجاع مذهبی به همه ارزشهای انقلابی و انسانی در میان نیست. روزنامه ارگان بازار «رسالت» و «شما» از این کلام بدیع بسرعت و با تمام نیرو استقبال کرده و پشت آن سنگر گرفته است! رفسنجانی، همچنان بر سازندگیها انگشت می گذارد و کاری به ویرانیها ندارد. رئیس جمهور خاتمی از سراب «جامعه مدنی» در چارچوب ارتجاعی‌ترین قانون اساسی ممکن سخن می گوید. برخی از جناح های حکومتی که سرانجام از خواب غفلت برخاسته اند، عوامفریبانه به امید جلب حمایت مردم غارت شده و آرزو بر باد داده و در تلاش نوعی اتحاد و جلوگیری از سقوط کامل کشور، مردم را برای کارزار انتخابات «خبرگان» آماده می کنند.

بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی برای مردم میهن ما ایران، فقر، محرومیت، گرسنگی، بیکاری، بی مسکنی، سلب حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی و دمکراتیک، سرکوب خشن اعتراضات به ارمغان آورده است. در مقابل، سرمایه تجاری- انگلی با همکاری سرمایه صنعتی تئوکرات، با بذل و بخشش های دست و دلبازانه مالی نه فقط حمایت دستگاه قرون وسطایی علمای مذهبی، بلکه شیوخ و بسیاری از آیات عظام و خدام شرع مقدس را به دنبال خود کشیده است. و با تکیه بر مذهب شیعه، ایدئولوژی ایده‌آل و مناسب حال دستگاه حکومتی را وضع کردند. بازاریان این با اصطلاح «حبیبان خدا» در پناه شرع مقدس به غارت و چپاول ثروتها و منابع ملی میهن ما می‌پردازند. و بر قرائتی به شدت قشری و واپسگرایانه از مذهب شیعه تاکید دارند در عین حال حاکمیت جمهوری اسلامی برای گروهی از مدیران دولتی و تکنوکراتها فرصت مغتنمی بود تا سوار بر امکانات و منابع دولتی ثروت بیاندوزند و در جوار سرمایه‌داری بورکراتیک و تکنوکراتهای قشری از سرمایه‌داری نوخاسته که دست اندرکار داد و ستد بین‌المللی، صنعت، خدمات مهندسی و مشاوره و پیمانکاری هستند شکل گرفت. این گروه همراه با اقشاری از طبقات متوسط، دانشگاهیان، هنرمندان و باصطلاح «روشنفکران» دینی با قرائتی «نو» از مذهب خواستار «نو» سازی دستگاه حکومتی بر پایه تعدد و تضارب آراء و در خصوص برداشتهای دینی متفاوت، مدارا، تساهل و تسامح در چارچوب نظام اسلامی و افزایش تحمل پذیری جناح های درون نظام و به تعبیری «خودی» و رعایت قواعد «بازی» برای حفظ کلیت نظام هستند. تا در این چارچوب تعریف شده در ازای قدرت اقتصادی خود جایگاه مناسب سیاسی در دستگاه حکومتی را اشغال کنند، و با تحکیم و تثبیت و تقویت موقعیت اقتصادی خود، بر قدرت سیاسی خود بیافزایند و سهمی بیشتر از آن را نصیب برند. ضروری است که بار دیگر تاکید شود که کلیه جناحهای تندرو، کندرو، میانه‌رو، راست‌رو، یا به اصطلاح «چپ‌رو»، در ایجاد و گسترش بحران دقیق و فراگیر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی در کشور، مقصر و مسئول هستند. این فکر که این بحران زائیده و نتیجه عمل و اندیشه یک جناح است، عمیقاً نادرست است. بحران سیاسی جاری ناشی از درگیری های جناحهای مختلف در درون نظام جمهوری اسلامی بر سر تثبیت، گسترش و تقویت قدرت اقتصادی و سیاسی خود است. هیچکدام از این جناح ها نه تنها در فکر تامین منافع مردم ما نیستند بلکه در گسترش فقر و فلاکت عمومی حاکم بر جامعه همه آنان شریک جرمند.

مردم ایران نیک می‌دانند که درگیری های جناحی درون حکومت جمهوری اسلامی در راستای تامین منافع و احقاق حقوق حقه آنان قرار ندارد. رهایی از فقر و جور و ظلم و کسب آزادی نه با بذل و بخشش حاکمین جمهوری اسلامی، چه از نوع سنت‌گرای آن و چه از نوع «نواندیش» آن، بدست می آید و نه دستی از آسمان برای نجات این دنیای فقر و بندگی به کمک آنها می‌آید. این تنها خود مردم، در صفی مستقل، متحد و رزمنده هستند که می‌توانند رهایی خود را بدست آورند. و در آن روز سرنوشت ساز، روز قطعی جدال، که «نجات انسانها»ست، تمامی بندهای اسارت بار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را بگسلند، استثمار و بهره کشی از انسان را براندازند و پیروزی را به کف آورند.

«ادامه دارد»

انجمن فرهنگی ایران و فرانسه پیشکش می کند:
INSTITUT C.E.P.PRESENTE

نوش آفرین
معین

جشن باشکوه نوروز یادگار کهن اول فروردینماه ۷۰۲۲
آریائی میترائی در باشکوهترین جایگاه جهان!
20 Mars 2000 de 20H-avec: MOEIN & NOUSH AFARIN
PALAIS DES CONGRES DE VERSAILLES
نوروز امسال در کاخ کنگره ورسای

مهربان یار هر کجا کار می کنید برای جشن نوروز سال ۷۰۲۲ ایرانی و معرفی فرهنگ باستانی خود به دیگران مرخصی بگیرید این حق شماست و کسی با آن مخالفت نخواهد کرد!
سالنامه ۷۰۲۲ آریائی شب برنامه به همه هدیه میشود!- پارکینگ (روبروی کاخ ورسای) برای همه رایگان می‌باشد.
تلفن رزرو جا: ۰۱۴۲۸۹۵۹۹۵ & fnac: ۰۸۰۳۸۰۸۸۰۳ +
از سراسر اروپا برای جشن نوروز به پاریس بیائید و در باشکوهترین جایگاه جهان «کاخ ورسای» نوروز پیروز را با برترینهای موسیقی ایران معین عزیز و مهربان و نوش آفرین هنرمند پر خاطره جشن بگیریم.
مهربان یارا تو که بیش از هفت هزار سال تاریخ داری چرا از تاریخ گریز فردی از صحرائی به صحرای دیگر بهره می‌بری و تاریخ هفت هزار ساله خودت را از یاد برده‌ای! در نامه ها، اعلانها و نوشته های خود از تاریخ ۷۰۲۱ بهره ببرید.

بلوچ بیکار است افغانی همه چیز دارد

جلیل قربانی

اینجا استان سیستان و بلوچستان است، شهر زاهدان، سرزمین رستم دستان، سرزمین سام نریمان، دیار فراموش شدگان! تکه‌ای از خاک جمهوری اسلامی! هم مرز با پاکستان و افغانستان، مردمی با صفا و مهربان، چهره های سوخته خاکی از بیابانی بودن استان، مردم این شهر چشم ها را بدرقه راه میهمان می کنند. زندگی ساده اما پر دردسر، خانه ها یک طبقه و گاه دو طبقه، بیشتر کمتر.

چهره شهر بیشتر به یک روستا می‌ماند تا مرکز استان. فقر از در و دیوار خانه می‌بارد. در هر وجب این خاک بذر فقر پاشیده‌اند. این کودکان به جای توپ مواد پاس می‌دهند، الکل، پاسور، اسیری، . . .

بچه‌ها به مدرسه می‌روند، ساده و بی‌آلایش، بدون نشانی از محصل بودن، فقط چند دفتر و کتاب، و گاه کیف، دمپایی به پا دارند، عده‌ای، لباس‌های کهنه و خاکی، هم لباس خانه است هم لباس مدرسه، هم لباس خواب، بازی هم می کنند. مدرسه نیمکت ندارد، بگذریم که آزمایشگاه هم ندارد.

کنار خیابان بزرگترها بساط کرده‌اند، ساعت، سیگار، چای، وسایل اوراقی، دارو هم می‌فروشند، کنار خیابان.

به بازار شهر قدم می گذاری. مردم درگذرند، بویی از پیشرفت به مشام نمی‌رسد، اجناس یا پارچه هستند یا چای، یا جوراب‌هایی با عکس مبتذل، ادکلن و تلفن هم هست، رادیو ضبط هم پیدا می‌شود اما دست چندم، شاید دزدی هستند، از آن سوی مرز می‌آید، در کنار مواد، بنزین می‌رود، مواد وارد می‌شود، لباس کهنه، وسایل اوراقی مردم غریبه را می‌شناسند. کودکان کم سن و سال، بچه‌های ۱۴ - ۱۵ ساله در کنار خیابان یا داخل کوچه و بازارچه‌ها به دنبال طعمه هستند، به دنبال صیاد. غریبه‌باشی بلافاصله به سراغت می‌آیند، آرام دم گوشت زمزمه می کنند: پماد، پاسور، اسیری، . . . و دیگری: آبکی، تلخکی. . . چی می خوای؟

بعضی هم پروانه می‌فروشند، سنجاق سینه، کیف دستی، سیگار هم دارند.

نصف روز کار می کنند، نصف روز درس می‌خوانند، بعضی‌ها نمی‌خوانند.

آقا تو را به خدا یک پروانه بخر.

بچه‌ها بیشتر می‌شوند، سه یا چهار نفر، همه پروانه می‌فروشند، کیف دستی هم.

– آقا از من بخر. پدر من نابیناست. یک دانه بخر.

نمی‌خرم. به راهم ادامه می‌دهم.

– برو، اما دلم را شکستی، خدا دلت را نشکند.

درجا خشکم می‌زند. احمد است. پدرش نابینا، ۴ خواهر و برادر، همه کوچک‌تر به جز یکی، تنهانان آور خانواده، ۱۱ ساله است، چهره‌اش نشان از پختگی روزگار دارد، اما خنده‌اش نشان از کودکی. با بچه‌های دیگر سر به سر هم می گذارند، گاهی سر به سر من. با هم همقدم می‌شویم، هم صحبت. خرج خواهرش را می‌دهد، خرج پدرش را. نمی‌دانم چطور، اما باور می کنم. امثال او بسیارند، در این شهر. سن کمی دارد اما درک و فهم بالایی دارد. حتی نصیحتم می کند. در مقابل غیرتش احساس حقارت می کنم، در مقابل مردانگی‌اش بزرگ مرد کوچک.

چشم‌هایی تعقیم می کند. چشم پرحرفی بود. جوانی خوش سیماء اعتیاد برروی چهره‌اش خودنمایی می کند. چی می‌خوای؟

– چی داری؟
– تو خریداری.
– به جز مواد چی داری؟
– همه چیز، دارو، مواد، . . .

خریدار نیستم، می‌داند.

– چرا خلاف می کنی؟
– مامور هستی؟

برایش از خودم می گویم. صادقانه پاسخ می‌دهد.

– مجبور هستم، همه اینجا این کاره‌اند. کار نیست، پول نیست، تحقیر شده‌ایم! سرکوفت خورده‌ایم. سالی دوبار زندان می‌روم، روز از نو، روزی از نو، افغانی‌ها همه جا را گرفته‌اند و بلوچ زندان را، افغانی همه چیز دارد، بهترین مغازه‌ها، بیشترین سرمایه‌ها، بیشترین زمین‌ها. بلوچ بیکار است، بی سوادی، کم سوادی، فقر، بیکاری، همه گریبانگیر بلوچ است، کسی به بلوچ کار نمی‌دهد. هیچ اداره‌ای بلوچ استخدام نمی کند. یا بیرجندی، یا زابلی، شاید شهری دیگر، بلوچ نه. دو برادر دیگر دارد، برادرانش هم خلاف می کنند، هر دو، هر سه، قاچاق، اعتیاد، . . .

دلهره دارد، چیزی نمی گوید. علت؟ ریخته بودند شهر، کی؟ قاچاقچی‌ها. چرا؟ گروگان بردند، چند نفر؟ ۳ برادر، چه شد؟ . . .

می ترسد ادامه نمی‌دهد، رنگ چهره‌اش پریده، چرا؟ شاید به سراغش بیایند، می گریزد وارد بازارچه فروش لباس کهنه می‌شوی! بوی رطوبت، بوی تعفن، با ستون‌های چوبی کوچه و دالان و حجره ساخته‌اند، لباس‌ها دیوار آن، لباس‌های کهنه و پاره، لباس تازه هم هست، همه فروشی.

عامل بیماری، ناقل بیماری، خریدار دارد.

در خیابان قدم می‌زنی، ساعت از نیمه شب گذشته، کنار خیابان، سیگار فروشی گرمای آتش را لمس می کند، غرق در سکوت شب، نارنگی هم دارد، موز هم می‌فروشد.

– کیلویی چند؟

گران است، نیمه شب است، قیمت بالا رفته. گرمای آتش را با هم لمس می کنیم، پذیرای من است. می‌نشینم، میهمان دیگری هم دارد. از طایفه شه‌بخش است. جوانی رعنا و بلند قامت، خوش خنده و خوش صحبت، از زاهدان می گوید، از فقرش، از بیکاری، از اعتیاد، از قاچاق، از اشرار، از بی‌سوادی، از عدم امکانات، از حقارت ناخواسته بلوچ. اما امیدوار است، به آینده، به فردای بهتر.

– آهای بلوچ!

مامور آگاهی است. از اتومبیل پیاده می‌شود، خصمانه. سوال و جواب می کند. همه مجرم هستند. بلوچ را زیر سوال می‌برد، احساس می‌کنم مجرم هستم، او هم. خود را معرفی می کنم. از طرز برخورد با بلوچ عذر می‌خواهد. بلوچ را پاک می‌داند، مهربان، بی گناه و مظلوم. می گوید فقط در یک شعبه ۹۰ مجرم داشته‌اند، تا ظهر. بیشتر افغانی. او هم می‌نالد. چون سایر افراد بلوچ نیست، لر است. دلش به حال بلوچ می سوزد، به حال وطنش. حرف بسیار است، درد دل بیشتر، وقت کم.

صبح است. بچه‌ها مدرسه می روند، مثل همیشه، با همان لباس، با دمپایی، مثل روز قبل، محمود مدرسه نمی‌رود می‌رفت، اخراج شد. چرا؟ خجالت می کشد. خود را عقب می کشد، مثل همه افرادی که خود را در برابر هر مشکلی عقب کشیده‌اند.

فروشنده است. مواد نه، چیزی دیگر، از جیبش بیرون می‌آورد، داروهایی با عکس‌های مبتذل. به همین جرم اخراج شده، در مدرسه می‌فروخت و حالا در خیابان. خانواده‌اش می‌داند، پدرش معتاد است، خودش پانزده ساله، مواد را، پماد را، اسیری را، . . . همه را بهتر از کامپیوتر می‌شناسد، بهتر از درس و مدرسه. وقت تامل نیست، تاب تحمل هم، از دیدن این مردم پاک و مظلوم دل به درد می‌آید، از دیدن کودکان معصوم و بی گناه، از دیدن دختران و پسران فردا. اینها مدرسه می‌خواهند، سینما می‌خواهند، کتابخانه، فرهنگسرا، پارک، آزمایشگاه، بیمارستان، اینها شهر سالم می‌خواهند، زندگی سالم.

مردم قربانی اعتیادند، اسیر قاچاق، همه نه، بیشترشان، تحفه پاکستان است، تحفه افغان.

طالبان گندم نمی کارد، خشخاش می‌خواهد، تریاک، هروئین. طالبان گندم را ارزان می‌فروشد، هر کیلو ۱۰۰ تومان، درآمد در هر هکتار صدو پنجاه هزار تومان. طالبان خشخاش می‌خواهد، خشخاش می‌فروشد، هر کیلو ۲۵ هزار تومان، درآمد در هر هکتار سه میلیون تومان.

قرن بیستم تمام می‌شود، هزاره سوم می‌رسد. طالبان تکنولوژی نمی‌داند، طالبان مواد می‌خواهد، مخدرات. غرب تکنولوژی را افزایش داد، طالبان مواد را، سال ۷۴ دو هزار و پنجاه تن، سال ۷۵ سه هزار و ششصد تن، سال ۷۶ چهارهزار تن، سال ۷۷ چهارهزار و پانصد تن و سال ۷۸ شش هزارتن. نیمی وارد ایران می‌شود، نیمی از آن نیم مصرف می‌شود، نیمی خارج. ۱۰۹۸ کشته گرفته، میلیون‌ها قربانی. ایران جاده ترانزیت مواداست. زاهدان دروازه آن. دروازه‌ها را ببندید.